

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم نائینی

عرض کردیم مرحوم محقق نائینی قدس سره الشریف نیز به تبع مشهور قائل به عدم تداخل هستند و اصل لفظی جاری در اسباب را «اصالة عدم تداخل الاسباب» می دانند که معنای آن، این است که هر سببی تأثیر مستقل در حکم دارد و برای هر سببی یک مسبب مستقل وجود دارد.

مرحوم نائینی نیز این مدعا را قائلند، لکن در دلیل، بیان دیگری را اختیار فرموده اند. عرض شد بیان دوره اول اصولشان در «فوائد الاصول»، با بیان دوره دوم در «أجود التقريرات» فرق دارد.

در جلد اول «فوائد الاصول» صفحه 493، از چاپ جامعه مدرسین، ایشان چند مقدمه ذکر کرده اند؛ مقدمه اول این است که متعلق اوامر و نواهی نه ماهیت است و نه وجود ماهیت؛ وقتی مولا امر می کند به صلاة، متعلق این امر، ماهیت صلاة یا وجود محقق که در عالم خارج موجود می شود، نیست؛ بلکه متعلق آن صرف الوجود است.

مقصود از صرف الوجود این است که وقتی مولا صلاة را طلب می کند، طبق مبنایی که ایشان در باب مدلول صیغه امر دارند، می فرماید: «صلّ» عبارت از طلب ایجاد صلاة در عالم خارج است؛ «صلّ» یعنی مخاطب که فاعل است، این ماده را ایجاد کند؛ اما از این مخاطب و فاعل مجموع مصادیق یعنی تمام مصادیق ممکنه صلاة اراده نشده است؛ هم چنین جمیع یعنی کلّ واحد واحد از افراد صلاة نیز اراده نشده است؛ بلکه صرف الوجود، یعنی آن چه که این ماهیت در ضمن آن در عالم خارج موجود می شود، مطلوب برای مولا است.

در مقدمه دوم نیز بیان می کنند در این جملات شرطیه یا در همین اوامر و نواهی که بعد هم در جملات شرطیه پیاده می کنیم، در کنار مدلول لفظی یک مدلول عقلی و یک حکم عقلی وجود دارد؛ عقل هم می گوید صرف الوجود قابل تکرر و قابل تعدد نیست، بلکه یک چیز است.

در مطلب سوم می فرمایند: این که عقل می گوید صرف الوجود قابل تکرر نیست، در جایی است که طلب، طلب واحد باشد و مطلوب واحد باشد؛ اما اگر دو مطلوب و دو طلب وجود داشت، به اقتضای هر طلبی، یک صرف الوجود مطلوب برای مولا است.

نکته مهمی که مرحوم نائینی دارند این است که می فرمایند ما یک حکم عقلی به نام صرف الوجود داریم که قابل تعدّد و تکرار نیست؛ اما می فرمایند موضوع این در جایی است که وحدت مطلوب و طلب واحد وجود داشته باشد؛ اما اگر در جایی دو طلب و دو مطلوب وجود داشت، دیگر مجالی برای این حکم عقل نیست.

مرحوم نائینی می فرمایند: در دو جمله شرطیه «إذا بليت فتوضاً وإذا نمت فتوضاً» می گوئیم ظاهر این دو جمله شرطیه تعدّد مطلوب و تعدّد طلب است؛ چرا که دو شرط و دو سبب، در اینجا تعدّد مطلوب می آورد. در این صورت، موضوع حکم عقل از بین می رود.

یعنی: تعدّد سبب، باعث تعدّد مطلوب می شود و با تعدّد مطلوب، مجالی برای حکم عقل وجود ندارد؛ و به عبارت دیگر، ظاهر دو جمله شرطیه بر حکم عقل وارد است و ورود دارد. ورود عبارت از این است که دلیلی موضوع دلیل دیگر را به رفع حقیقی از بین ببرد. اینجا دو دلیل می گوید ما دو سببیم و دو سبب، دو مسبب و مطلوب به دنبال دارد. معنای تعدّد مطلوب این است که موضوع حکم عقل در باب صرف الوجود – (عدم تکرار صرف الوجود) – از بین می رود و این رفع، رفع حقیقی است؛ لذا، از آن به ورود تعبیر می کند. پس، مرحوم نائینی اصالة عدم تداخل الاسباب را قائلند و دلیلی هم که می آورند، ورود است.

کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند اصلاً در کلامشان کاری به حکم عقل نداشتند و می فرمودند: دو ظهور داریم: یکی ظهور جمله شرطیه و دیگری دوّم ظهور جزا؛ این دو ظهور با هم تعارض می کنند و ظهور جمله شرطیه بر ظهور اطلاقی جزا مقدّم است. اگر دقت کرده باشید مرحوم آخوند بعد از این قلت و قلتها می فرمایند: «ظهور جملة الشرطية صالح لأن يكون بياناً والإطلاق معلق علي عدم البيان» این عبارت مرحوم آخوند تعارض را بین دو ظهور لفظی قرار داده و می فرمودند ظهور جمله شرطیه بر ظهور جزا و ظهور اطلاقی جزا مقدّم است. البته اینجا دیگران که عبارت مرحوم آخوند و مرحوم شیخ را بیان کرده اند، غالباً از عبارت آخوند کلمه حکومت را استفاده کرده اند و بیان می دارند مرحوم آخوند می خواهد بگوید ظهور جمله شرطیه بر ظهور جزا حکومت دارد.

در حالی که باید گفت از این عبارت آخوند ورود استفاده می شود. مرحوم آخوند هم می فرماید جمله شرطیه ظهور در این دارد که دو شرط داریم به عنوان دو سبب؛ و دو سبب، دو تأثیر مستقلّ دارد؛ این بیان می شود. امّا جزا ظهور در این دارد که متعلّق یک چیز است و این را از راه اطلاق استفاده می کنیم و یکی از شرائط اطلاق عدم البیان است. بنابراین، وقتی می گوئیم ظهور جمله شرطیه بیان است، دیگر موضوع اطلاق از بین می رود که می شود ورود.

فرق بین حکومت و ورود

ورود و حکومت هر دو رفع الموضوع است؛ اگر می گوئیم یک دلیلی، بر دلیل دیگر حکومت دارد یا ورود، یعنی موضوعش را از بین می برد؛ منتهی جایی که رفع، رفع تعبدی است، از آن تعبیر به حکومت می کنند. به عنوان مثال، شارع در باب احکام شک در صلاة می فرماید: «لا شک لکثیر الشک»، این بیان یعنی کثیر الشک تعبداً شک ندارد؛ «لا شک لکثیر الشک» موضوع یعنی شک را تعبداً برمی دارد، امّا شکّ حقیقتاً باقی است.

نتیجه حکومت با نتیجه تخصیص یکی است؛ یعنی خروج حکمی است نه خروج موضوعی. اما در باب ورود، دلیل وارد موضوع

دلیل مورد را حقیقتاً از بین می برد. به عنوان مثال، در باب اماره و اصل می گوید: «الأصل دليل حيث لا دليل»؛ بنابراین، وقتی دلیل آمد، دیگر موضوعی برای اصل باقی نمی ماند. موضوع اصل، شک و عدم البیان است، اما اماره خودش بیان است؛ لذا، ورود دارد. در اینجا نیز همین طور است و از عبارت آخوند ورود استفاده می شود. منتهی مرحوم آخوند ورود بین دو ظهور و دلیل لفظی را بیان می کند؛ اما طبق بیان مرحوم نائینی، یکی از دو طرف تعارض، ظهور جمله شرطیه است و طرف دیگر، حکم العقل به این که صرف الوجود لا یتعدّد ولا یتکرّر است و می فرماید: ظهور جمله شرطیه بر حکم عقلی - به بیانی که گذشت - ورود دارد.

بیان مرحوم نائینی در أجود التقریرات

از آنجا که اشکالات خیلی واضحی به این بیان وجود دارد، باید کلام ایشان در «أجود التقریرات» نیز که به گونه دیگری بیان شده و اصلاً این اشکالات به آن وارد نمی شود را مطرح کرد. ایشان در جلد دوم کتاب «أجود التقریرات» صفحه 263 دو مقدمه بیان می کنند؛ در مقدمه اول فرموده است قضایای شرطیه به قضایای حقیقیه برمی گردد و بالعکس قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه برمی گردد؛ یعنی یک قضیه حقیقیه مثل «**لله علی الناس حج البيت من استطاع**» را اگر خلاصه کنیم، می شود «**المستطيع يجب عليه الحج**»؛ ایشان می فرمایند: باطن این قضیه حملیه حقیقیه به یک قضیه شرطیه برمی گردد به این صورت که: «**إذا استطعت يجب عليك الحج، إن استطعت يجب عليك الحج**»؛ و هکذا عکسش هم همین طور است، یعنی هر جا دیدیم که یک قضیه، قضیه شرطیه است، شرط به منزله موضوع در قضیه حملیه و جزا به منزله محمول در قضیه حملیه است؛ مثلاً اگر مولا از اول فرموده بود «**إذا استطعت يجب عليك الحج**» برمی گشت به این که «**المستطيع يجب عليه الحج**»؛ لذا، ایشان می فرماید: به نحو کبرای کلی می گوئیم که تمام قضایای شرطیه به قضایای حقیقیه حملیه برمی گردد.

حال سؤال این است که ایشان از این بیان چه نتیجه ای می گیرند؟ می فرمایند همان طور که در قضایای حملیه، به تعدّد موضوع، حکم، متعدّد می شود؛ در قضایای حملیه چیزی به نام انحلال داریم که حکم به تعدّد موضوع انحلال پیدا می کند. اصلاً فرض کنید دو قضیه هم نباشد، بلکه به این صورت باشد که **يجب الاكرام العلماء**، در اینجا به تعداد هر عالمی یک وجود اکرام جدا موجود است؛ همین حرف را باید در قضایای شرطیه هم بزنیم و بگوئیم چون روح قضایای شرطیه به قضایای حقیقیه حملیه برمی گردد، پس در قضایای شرطیه نیز به تعدّد شرط، حکم انحلال پیدا می کند.

مقدمه دوم بیان ایشان در أجود

در مقدمه دوم اصلاً دیگر مسأله صرف الوجود را مطرح نکرده فرموده اند مولا وقتی ایجاد یک طبیعتی را طلب می کند، معنایش این است که عدم این طبیعت نقض شود؛ به عنوان مثال مولا وقتی می گوید «صلّ» یعنی ایجاد ماهیّت صلاة را طلب می کند و می گوید عدم صلاة را نقض کنید. و این در جایی است که مقتضی برای تعدّد طلب نباشد، اگر مقتضی برای تعدّد طلب وجود داشته باشد، مولا دو نقض می خواهد و مکلف باید کاری بکند که در عالم خارج عدم ماهیّت صلاة دو بار نقض شود.

به عبارت دیگر، می فرمایند: ظهور خود جمله شرطیه مقتضی برای تعدّد طلب است؛ اما جزا می گوید آن چیزی که مولا خواسته، این است که عدم ماهیّت نقض شود؛ بنابراین، اگر یک بار انجام شود، کافی است و جزا نسبت به وجود دوم هیچ اقتضایی ندارد.

بیان مرحوم اصفهانی

این بیان را دقت کنید که از همین جا بیان مرحوم اصفهانی نیز روشن شده باشد. مرحوم محقق اصفهانی در «نهایة الدراية» خیلی مختصر و کوتاه می فرماید: ما قائل به عدم تداخلیم؛ چون ظاهر این دو قضیه شرطیه این است که هر شرطی مقتضی برای یک مسبب است؛ جزا هم به تنهایی می گوید اگر یک فرد را آوردی کافی است، و نسبت به فرد دوم اقتضا ندارد.

مرحوم اصفهانی می فرماید این می شود تعارض بین مقتضی و لامقتضی؛ در حالی که مقتضی و لامقتضی نمی توانند با هم تعارض کنند. چرا که تا تعارض شد، مقتضی مقدم است. مرحوم اصفهانی هم همین طور می فرماید که شرط مقتضی است، جزا لاقتضاء است و اقتضاء بر لاقتضاء مقدم است. پس، مرحوم اصفهانی شبیه حرف مرحوم نائینی را دارند.

فرق میان دو بیان مرحوم نائینی

فرق بین آن چه که در کتاب «فوائد» آمده با آن چه در کتاب «أجود التقريرات» آمده است، یکی در مسأله صرف الوجود است؛ یعنی ایشان در کتاب «أجود» روی این که متعلق و مدلول لفظی صیغه امر صرف الوجود است، تکیه نکرده اند. دیگر آنکه ایشان در عبارت «أجود» بیان می کنند که قضایای شرطیه به قضایای حملیه برگشت می کند و همان طوری که در آنجا تعدد موضوع، موجب انحلال است، در اینجا هم تعدد شرط موجب انحلال است.

نکته سوم آن که ایشان در کتاب «فوائد» تصریح به ورود می کنند اما در کتاب «أجود» ظاهراً از راه حکومت وارد می شوند. نتیجه بیان مرحوم نائینی در کتاب «أجود التقريرات» به حکومت برمی گردد کما این که شیخ انصاری نیز همین نظر را دارد. این فرق هایی است که بین عبارات دو کتاب وجود دارد؛ روی هر دو بیان دقت بفرمایید، اشکالاتش را فردا عرض می کنیم إن شاء الله. والسلام